

رهایی زن راهی جامعه است

رهایی جامعه است

زنده باد ۸ مارس

روز جهانی مبارزه برای حقوق زن



فهرست مطالب

2	مقدمه
3	سیاست کندویی و حافظان نابارور آن
6	سکوت معنا دار موج سبز در هشت مارس و انعکاس صدای ما
10	مثلث ها کامل گشتند ، اما ما کلید آسانسور مرگ را بلعیده ایم
14	اشعاری از ولادیمیر مایاکوفسکی

Email : communist.revolt@gmail.com



مقدمه

تردیدی نیست که مسأله زنان در ماهیت خویش آن چنان رادیکال است، که نظام سرمایه داری را در تمامی ابعادش به چالش می کشد، و به ویژه بر این مهم تاکید می کنیم که ستم جنسی جاری در مجموعه مناسبات منحن نظام سرمایه داری، در خاورمیانه و بالطبع ایران، آغشته به پوشش مذهبی نیز گردیده و با بدل شدن به بردگی جنسی بی پرده، بر عمق توحش آن افزوده شده است، چندان که زن بی محابا نه تنها از سوی قوانین و نظام حقوقی بدوی مبتنی بر مذهب، مورد تجاوز و تعدی قرار گرفته و می گیرد، بلکه تعدد غیر قابل نادیده

گرفتن احکام سنگسار، ختنه دختران، تجاوزات به عنف، قتل های ناموسی، مثله کردن جنسی، خشونت علیه زنان در خانواده و ... حاکی از تایید تلویحی اعمال وحشیانه و غیر انسانی با دختران و زنان به پشتوانه اسلام است. از این رو هرگونه گرایش که داعیه دار پیشبرد این جنبش باشد، اما در صدد باج دهی به نظام موجود و تطهیر جنایات آن و تقلیل دادن مسأله زنان تنها به جوهی از آن (حقوقی و قانونی) باشد، و سعی در جایگزین کردن رفرمیسم به جای رادیکالیسم در جنبش زنان داشته باشد، انحرافی از جنبش رهایی بخش زنان است و نمی تواند مجموعه مطالبات و خواست های زنان از اقصای و طبقات گوناگون را نمایندگی کند.

ما خواهان برابری زنان با مردانی نیستیم که خود فاقد هرگونه شایستگی و حقوق انسانی و حداقلی ترین آزادی ها هستند!

ما خواهان آنگونه برابری زن و مرد هستیم که در چارچوب های تنگ و غیرقابل قبول حاکمیت سرمایه ابداء محقق نمی شود! زیرا که مردان نیز تحت ستم های زائیده بربریت نظام سرمایه داری، موقعیتی مادون انسانی دارند و تمامی این ستم بر زنان به گونه ای مضاعف، بار می شود.

ما می دانیم که جنبش رهایی زنان، از هر سوی، به دیگر جنبش های اجتماعی در نظام طبقاتی موجود گره خورده است و جریاناتی که منافع و پیشروی این جنبش جدای از دیگر مبارزات، برایشان اهمیت بیشتری از هر امر دیگری دارد (فمینیسم بورژوازی)، نمی توانند به تنهایی و تنها به اتکا به آن حتی پیشروی های اندکی را نیز ضمانت کنند، کما اینکه عقیم ماندن و ناکارآمدی جنبش بورژوازی زنان در قالب کمپین یک میلیون امضا به خوبی این مسئله را تایید می کند. ممانشات سردمداران و بنیان گزاران آن با رژیم اسلامی سرمایه و اقتدا به روحانیون مترقی!!! و القاء توهم ضرورت زیست بر بستر اصلاح طلبی منحن پسادوم خردادی، که از طریق رسانه ها و ارگان های لیبرال و نولیبرال داخلی و خارجی به شدت تبلیغ می گردد، همگی چهره های انحرافی جنبش لیبرالی زنان است که در شرایط عیان نبودن آلترناتیو جدی و مقتدر چپ در جنبش زنان عرصه را برای تاخت و تاز خود فراهم دیده است. در این روز اعلام می کنیم که نظام سرمایه داری در هر لافاه ای که پیچیده شده باشد عین بربریت است و از این رو راهی جز سوسیالیسم و مبارزه برای تحقق آن پیش روی ما نیست.



سیاست کندویی و حافظان نابارور آن

آزادی گوهر ذات انسان است. تا بدان حد که دشمنانش نیز آن را تحقق می بخشند البته در عین بیکار با واقعیت آن: آنان می خواهند چیزی را که به عنوان زیور طبیعت بشری به دور افکنده اند، در مقام ارزشمندترین زیور از آن خود سازند. و این تا جایی جلو می رود که ممکن است آزادی داده شده در هر زمان گرفته شود. (کارل مارکس، در ستایش مطبوعات آزاد). در این مرحله است که انسان به دنبال ضرورتی است به نام آزادی ضرورتی با نام برابری.

حال در سال 2010 با صدومین سالگرد روز جهانی زن همگان به این امر رسیده ایم که جنبش زنان تحت فشار افکار بورژوازی در قالب جناحهای رفرمیست است. جنبشی که در لحظاتی از تاریخ پر فراز و نشیب امتیازاتی را از سوی نظام حاکم بورژوایی دریافت نموده است اما در هر لحظه این آزادی های صوری از آن سلب شده است، جنبش و فعالان نامید گشته اند، عده ای عرصه را ترک گفته اند اما به قولی بر طبل ناکارآمدی روشهای خود زده اند نه ناکارآمدی جنبش زنان که کاری از دستش برنیامده است. اینجا طرح پرسشی لازم است که چرا جنبش زنان در طول صد سال اخیر نتوانسته آزادی و برابری حقیقی را که در رأس اهداف این جنبش است به دست آورد؟ و جنبش زنان در حال حاضر زیر چه پرچم و پراتیکی به فعالیت خود ادامه می دهد؟

هر روزه در رسانه ها نظاره گر اخباری هستیم که زنان به مقام و منصبهایی حتی در درجات بالا رسیده اند (صدراعظم آلمان، رئیس اتحادیه اروپا، وزیر امور خارجه آمریکا و برنده تحفه صلح نوبل و...) اما آیا مبارزه در راه رسیدن به مقامهای سیاسی ادامه مبارزات حقیقی و رادیکال زنان است که در طول تاریخ مبارزاتی پیگیر در این راه انجام گرفته است و یا تنها خواست، تکرار می کنم تنها خواست فمینیسم بورژوایی است که تنها به ظاهر بسنده کرده است و عمق فاجعه را در دو قدمی نادیده می انگارد؟¹

آیا نهایت شقاوت و بی توجهی نیست که مدعیان و طلابه داران جنبش زنان در قرن کنونی جنبش فمینیسم بورژوایی باشد؟ آیا پامال کردن تمامی مقاومت های زنان و مردانی نیست که در راه اعتلا و هر چه رادیکال تر شدن جنبش زنان قدم برداشته اند، آنان که مشکلات حقیقی و تحت انقیاد و ستم قرار گرفتن زن را درک نموده اند و مانند آن دانشمندان بیولوژیست ستمهای وارده بر زنان و عقب ماندگی آنان را در تمام عرصه های اجتماع مربوط به طبیعت و بیولوژی زن نمی دانند و یا حتی همانند آنان که به قول خود یک قدم به جلو برداشته اند و برای پیشبرد جنبش زنان درصدد کولی دادن به نظم موجود و تطهیر جنایات آن و تقلیل دادن مسئله زنان به مطالبات حداقلی و قانونی هستند و با دستاویزی به دامان جریانات رفرمیسم و طلب استمداد از فلان شیخ و فرد مطرح در حاکمیت در صدد رسیدن به اهداف موهوم خود نبوده اند؟ در این جا به یک نکته اشاره می کنم که جزئی از داشته ها و شناسنامه وجودی ماست که رهایی کامل زنان فقط در یک

¹ - در کتاب دموکراسی در برابر سرمایه داری (الن میک سینزود) در مورد موقعیت زنان دامن به مسئله ای می زند که "واقعیت آشکار این است که زنان در نظام سرمایه داری به چنان حقوق سیاسی ای دست یافته اند که در جوامع قدیمی تصورناپذیر است" و با طرح این ایده امید به رهایی سیاسی زنان می بندد و این امر را فشاری بر گروه های قدرتمند سیاسی در سراسر جهان می شمارد و نتیجه آن می شود که به دلیل گسترش مقامهای سیاسی تبعیضاتی کمتری بر آنان تحمیل می شود. بار دیگر می گویم برای کسانی که دم از کمونیسم و تضاد کار و سرمایه می زنند صدراعظم آلمان چه مرد باشد و چه آنجلا مرکل، شرکت خودسازی بنز و ... فشارهای بی وقفه و طاقت فرسای خود را بر کارگران مرد و زن تحمیل خواهد کرد و از دستاورد سالها ستم بر کارگران موزه بنز خواهد ساخت. به یک دلیل ساده و بدیهی: چرا که هر دو حافظ نظام موجودند چه مرد باشند و چه زن.

جامعه کمونیستی محقق می شود که در آن زنان در کل پروسه تولید مانند نگهداری کودکان، دوران حاملگی و زایمان و کارهای اجتماعی و خانگی و ... را مانند سیستم سرمایه داری رایگان و یا به صورت دست دوم و اجباری انجام نخواهند داد. (وقتی کلمه کمونیسم ذکر می شود ممکن است ذهن ها به سوی چین و کوبا و شوروی و ... کشانده شود. یکبار و برای همیشه می گویم که نظامهای موجود و ناموجود در این کشورها کمونیستی نبوده و نیستند. نظام کمونیستی از نظر ما نظامی است که از دل آموزه های اصل مارکسیسم بیرون می آید که در این جا مجال بحث بیشتر در این رابطه نیست و در شماره بعدی این نشریه مفصلاً به این مسائل خواهیم پرداخت.) و با اشاره کلی به این روند تنها راه تحقق کمونیسم و در پی آن به پیروزی رسیدن جنبش رهایی زنان که در پیوند با جنبشهای کارگری و دانشجویی و سایر جنبشهای اجتماعی، انقلاب کمونیستی است که من از آن به عنوان پروسه انقلاب کمونیستی نام می برم و در پروسه انقلاب کمونیستی و در جزیی از آن پروسه یعنی جنبش زنان است که در راه پیشرفت آن انجام الزاماتی برای انتقال کارهای خانه داری، مراقبت از کودکان و تربیت و آموزش از خانواده به جامعه پافشاری خواهیم کرد که زن از بردگی دیرین خانگی خود که وابستگی تام به همسر خویش دارد رها می گردد که نتیجه ی آن تربیت و پرورش کودکان و نسل آینده در فضای سنتی و خشک خانواده نیست بلکه در جامعه ای در حال رشد به سمت ارزش های انسانی صورت می گیرد و در این جاست که «و. لنین» با اشاره به این جنبش نوع نگرش خود را بیان می کند: «ما باید توده های زنان را به سوی کمونیسم و جنبش رهایی بخش زنان بکشانیم حتی اگر آنها را با زنجیر و وعده های واهی به بهشت بسته باشند.»

در این بخش از نوشتارم به بررسی تحولات اخیر در ایران و رابطه آن با جنبش زنان می پردازم.

نئولیبرالیسم با تمام تلاشهای خود و با حداکثر فعالیت ایدئولوژیکش خود را به عنوان شرایط طبیعی بشر غالب نموده است و روندی را طی کرده است که گویی تمامی فجایعی که نئولیبرالیسم به وجود آورده است اجتناب ناپذیر بوده است ولی اینجا وظیفه دیدهی و نگرش ما به این مسئله چیست؟ ما باید در اولین گام این سخن را در سرلوحه کار نظری و عملی خود قرار دهیم که مسلماً نئولیبرالیسم از طبیعت زاده نشده است و قطعاً ساختاری مصنوعی است که به دست عده ای ایجاد گردیده است و عده ای دیگر هم می توانند آن را تغییر دهند. موضوعی که گریبان ما را در شرایط کنونی گرفته است همین مسئله است که این سبک از اعتراضات نماینده جنبش بورژوازی است. در حالی که ممکن است حتی نظرات به ظاهر رادیکالی از این جنبش بورژوازی به گوش ما برسد اما همان طور که در ابتدای نوشتارم به نقل از مارکس آورده ام ممکن است حتی دشمنان آزادی و برابری انسانها نیز آن را تحقق بخشند ولی در عین پیکار با واقعیت آن و هر لحظه امکان بازپس گیری آزادی وجود دارد. نمونه بارز این مسئله همین مباحث و سخنرانی هایی است که در باب جنبش کنونی «موج سبز» گفته می شود. می گویند: حرکت اعتراضی آتی در ایران (که ما به آن انقلاب می گویم که حتی نیاز به پیش گویی و خیال بافی ندارد و از دل عینیت ها و واقعیت یک جنبش سر بر می آورد، امری که تا کنون هرگز از دل و بن مایه ی موج سبز به بیرون نتراویده است حتی به اندازه ی اسپیلونی)، انقلابی زنانه است. چرا که نقش و حضور زنان را در خیابان چشمگیر می دانند، آری به واقع چشمگیر است حضور بی وقفه و خستگی ناپذیر زنانی که سالیان سال در این سرزمین تحت انقیاد و ستم همه جانبه در فضاها کوچک و بزرگ بوده اند. اما به جز این هم انتظار نمی رفت. آری حضوری چشمگیر از تن ها و بدن های زنان در خیابان را شاهدیم و با اندکی تیزبینی خراش دلهره آور سالیان سال درد و ستم روزمره که بر تن و روان آنان نقش بسته است را خواهیم دید. اما آیا کافی است آیا این امر برای جنبش زنان و به ثمررسی مطالبات رادیکال این جنبش تعیین کننده است؟ تنهایی که بدون طرح مطالبات پایه ای تا حداکثری خود و بدون پیوندی با جنبش های رادیکال اجتماعی دیگر فقط در خیابان ها جاری می شوند. تحلیل گران رفرمیست می گویند: «خیلی جالب است. در زمانی که مردان بر علیه نیروهای سرکوب میخوانند عملی غیرمسالمت جویانه را انجام دهند این زنان هستند که به صحنه می آیند و از این عمل جلوگیری می کنند» و با دلیلی پوچ که زنان دارای روحیه ای لطیف (از لحاظ ساختار جنسی و بیولوژیکی) و مادرگونه هستند از برادران خود محافظت می کنند. و این مسئله همانند روز برایم روشن است که با به قدرت رسی این جریان خواهند گفت: «مادران مهربان به خانه هایتان برگردید، دیگر تا این جا بس است.»

آیا تصویری که از جنبش رو به تشکیل زنان و عملکرد این جنبش باید به دست داده شود این است؟ و یا تنها خواست موج سبز از کارکرد جنبش زنان و یا هر جنبش اجتماعی دیگر این سعه ی صدرهای بی معنی و سر به فروتنی پایین آوردن



جنبش زنان است، آری فروتنی؛ فروتنی بی مایه ای که تنها یک نتیجه دارد، از خود بیگانگی ذهنی و عینی. همچنان که گوته می گوید: فروتنی تنها رفتار و عمل فرومایگان است و غیر این هم نمی تواند باشد و این جاست که موج کنونی میخواد این بلا را بر سر جنبش های اجتماعی آورد.

در ادامه در مورد نقش جنبش کارگری در پیوند زنی با جنبش زنان که یکی از وظایف ما برای برون رفت از این مخمصه است می پردازم چرا که جنبش طبقه کارگر در طول تاریخ اولین جنبشی بوده است که در راه تغییر سرنوشت ستم بار زنان و مبارزه برای شرایط دائمی بهتر به آنان قدم برداشت. اما حال که جنبش زنان تحت نظر و فشار ایدئولوژیک نئولیبرالیسم و سیستم سرمایه داری درآمده است نخستین اقدام فعالان در عرصه رهایی زنان گسست پیوندهای این جنبش با سیستم بورژوازی است. آن چه مسلم است و در راه تحقق این امر بی درنگ باید انجام پذیرد جلوگیری از هر گونه ممانعت و سبک اصلاح طلبی برای آینده مبارزاتی این جنبش است. در فردای روز به ثمر رسی این راهکارها اگر جنبش طبقه کارگر جنبش کمونیستی زنان را در کنار همزمان خود نبیند که بی شک این امر نتیجه عقب ماندگی و بی حقوقی زنان و بی تفاوتی و بی علاقه ای آنان نسبت به مسائل است، نه تنها سودی به حال طبقه کارگر ندارد بلکه ضرری مستقیم به این طبقه است.

آری انقلاب کمونیستی باید به دستور روز طبقه کارگر کشانده شود که این فعلیت انقلاب پرولتری (که هسته زنده مارکسیسم است) که البته هر زمان و به آسانی و به صورت واقعی قابل تحقق نیست اما پیوند ناگسستنی طبقه کارگر با مسائل و جنبش زنان یکی از قدم هایی است که برای تحقق این امر و امکان پذیری آن باید انجام پذیرد.

سکوت معنا دار موج سبز در هشت مارس و انعکاس صدای ما

چهار سال پیش در روز بیست و دوم خرداد 1384 می دانید چه اتفاقی افتاد؟ در راستای بومی سازی همه مفاهیم از جمله دموکراسی ایرانی و حقوق بشر ایرانی، روز جهانی زن در ایران نزدیک بود که بدیلی را برای خود در کنار خود ببیند. حالا که چهار سال از *زمان تأسیس روز ملی زنان* توسط بنیان گذاران کمپین یک میلیون امضا گذشته است دیگر قطعاً میتوان ریشه های چگونگی به وقوع پیوستن بومی سازی هایی از این دست را شناسایی کرد. به خصوص امروز که هیاهوی جنبش سبز و رو شدن بحث های همیشه در پشت پرده، گرد سیاسی کاری بر همه ریخته و مثل بازی فوتبال همه از مباحث سیاسی نه از منظر ناظر که از منظر صاحب نظر به بحث می نشینند. بومی سازی ای که امروز عمومی سازی هم به آن اضافه شده است و حساسیت سیاسی ای که قرار بود انسان ها را در ساختن سرنوشت خود سهیم سازد امروز به بحث های یک قران دوزاری محتوای متون بیرون آمده از دستگاه های تولید بیانیه کشانده است. حساسیت سیاسی که ماهیتاً می تواند بنیان های جامعه کنون ساخته شده را زیر سوال ببرد کانالیزه شده است و در همان سطح نازل نوری زاده و علاقه ی عجیبش به پیدا کردن ربطهای خانوادگی، متوقف مانده است. حساسیت سیاسی ای که وقتی جنبشی ماهیتاً ارتجاعی و رفرمیسم زده به صحنه می آید نمی تواند برون دادی جز مستندهای مخلمیاف راجع مسئولان کشوری و لشگری داشته باشد و در توجیه هم این سخن شنیده شود که مردم به این مباحث علاقه مندند. علاقه مندی ای که این موج جدید نه در پی اعتلای آن که در پی ساختن مسیر نزول آن به قهقرای نقدهای آبیکی و حذف جنبشی مطالبه محور از جامعه قدم برمی دارد. حساسیت سیاسی در حد شمارش احشام صاحبان حکومت پایین می آید و گویی حاکمیت فقط در ایران است که در شکل در دست گیری ثروت نمود پیدا می کند. «بایکوت» سازان دیروزی که در فیلم های اول انقلابی شان در پی حفته ی آثار به اصطلاح منتقدانه ی مطهری در نقد مارکسیسم به مخاطب بودند، به محض کناره گذاشته شدن از قدرت و بالا گرفتن جدال های جناحی به اپوزیسیون های امروز و نماینده وجدان بیدار مردم ایران در سازمان ملل تبدیل می شوند. بنیان گذاران دیروز سپاه، امروز خط دهنده ی موج سبز معرفی می شوند و هنگامی که از جانب مجری از خود مرتجع ترش در مورد کارکرد سپاه در سرکوب به خیابان آمده ها مورد پرسش واقع می شود در جواب به تفکیک نیروهای سپاه بسنده می کند و از انسانهای معصوم و بچه های جبهه حرف می زند. وکیل مدافع قانون در پیش از انقلاب، صلح نوبل می گیرد و به موج سبز می پیوندد. بانی انقلاب فرهنگی در طلوع انقلاب به زخم خورده ی امروز نظام تبدیل می شود. از سروش تا گوگوش، بهترین شرح برای مدافعان سیاسی موج سبز است که قطعاً حساب عامه ای که به خیابان ها آمده اند و از تجربه خشونت و اختناق هر روزه به تنگ آمده و در نبود آلترناتیو رادیکال به در و دیوار می زنند را باید از آنان جدا کرد. حامیان سیاسی که شاید شرم باعث می شود که آلترناتیو صریح خود را نظام پهلوی پیش از انقلاب معرفی نکنند. همه ی آنانی که در بهترین حالت آلترناتیو استبداد خشن شرقی را در اروپای آزاد جستجو می کنند و جامعه ی آزاد آن را بهشت موعودی که قرار است در ایران پیاده سازی شود. حال اگر ساکنان این بهشت به اعزام هر روزه نیرو به افغانستان و عراق هم اعتراض نکردند چه باک. مهم استشمام هر روزه دموکراسی در مام وطن است که از آن بی نصیب نمی مانند. البته اینها تمام سردمداران موج سبز نیست. این پیوند زمانی خجسته تر می شود که از قدرت رانده شدگان امروز آلترناتیو سیاسی خود را نخست وزیر قتل عام دیروز می یابند. نخست وزیری که پیش از روی کار آمدن او در نتیجه فضای آزاد پس از انقلاب که در نتیجه هر انقلابی ممکن است به وجود آید، تجمع عظیم هشت مارس به فراخوان نیروهای چپ را شاهدیم تجمعی در اعتراض به حجاب اجباری و اعتراض به فضای محدودی که یقین می رفت به وجود خواهد آمد. اما برگزاری دوباره ی تجمع در هشت مارس در سالهای بر مسند قدرت بودن او و فضای ارباب حاکم بر آن دوره غیرممکن جلوه می نماید. نخست وزیری که اگر روز جهانی کارگر را می پذیرد صراحتاً اعلام می کند که برای ارج نهادن به پینه های دستان کارگران بهتر است که به روز ملی مستضعفین تغییر نام دهد. نخست وزیری که اگر تبلیغات بی

وقفه شما در ستایش دوران پرآرامش جنگ بگذارد، تداعی دورانی که بر مستند قدرت بود یک کلمه است: صف. صف کوپن، صف نان روبرویی نانوائی های آرد تمام کرده، صف اتوبوس هایی که هزینه های گزاف جنگ امکان هر بهبود در کیفیت و افزایش تعداد وسایل حمل و نقل را گرفته بود و البته در کنار همه این ها صف محکومان به اعدام. کنار رفتن میرحسین از قدرت نه از روی مصلحت که به علت اعلام پایان کارش بود. پایان جنگ و تغییر رویه حذف مخالف سیاسی

کار کشته دیگری را می طلبید. قتل های زنجیره ای قدرتمند دیگری را می طلبید که با شیوه کار در دوران میرحسین متفاوت بود. شیوه ای مبتنی بر قتل آشکار مخالفان سیاسی و دفاع همه جانبه و علنی تمامی سردمداران از آن.



امروز وقت مناسبی است. هشت مارس. روز جهانی زن. روزی که جنبش سبز علی رغم تمام ادعای رادیکالیسم اصلاح طلبانه اش در قبال آن سکوت کرده و با همه ادعای مدرنیسمش همان

خروج از خانه در عاشورا و احتمالاً چهارشنبه سوری را بسنده می یابد. این آن توازی است که میان سردمداران اصلاحات و صاحبان فعلی جنبش زنان به وجود آمده است. بعد از اولین بیست و دو خرداد (روز ملی زنان که البته فقط در تقویم کمپینی ها به رسمیت شناخته شده است) در سال 84 بود که اولین زمزمه ها از سوی اصحاب کمپین جهت بومی سازی روز زن و فراموشی هشت مارس به گوش رسید و مهم ترین علت سبقه ی چپ در هشت مارس شناخته شد. اولین هشت مارس در اعتراض به حقوق اجتماعی نابرابر از سوی زنان کارگر صورت گرفت. و اینجاست که لیبرالیسم در هیئت پرداختن به مسئله زنان خود زحمت شفاف سازی مرزهایش را نمی کشد و این به وظیفه تمام آنانی تبدیل می شود که مسئله زنان را نه فقط در پیوند با تضاد کار و سرمایه فهمیده اند بلکه هر رفرمی را قابل تقلیل به پذیرش تمام عیار رفرمیسم نمی فهمند. همان طور که بسیاری از رادیکالهای پیش از انتخابات با ورود به مناسک بازی بد و بدتر، با آوردن فاکت از این و آن نظریه پرداز رادیکال خود را عاملان ایجاد شرایط یک ذره بهتر تصویر می کردند و با افتادن در ورطه رفرمیسم، تفاوت آن با رفرم را فراموش می کردند. از کدام متن و یا واقعیت تاریخی به وقوع پیوسته که به تغییری بنیادین منجر گشته است می توان حمایت از کاندیداهایی که عبور از این همه فیلتر چیزی از او باقی نمی گذارد را بیرون کشید. رفرم آن جایی است که در مطالبات طبقه کارگر به جای بر هم زدن مناسبات کار و سرمایه میتوان پای میز مطالبه حداقلی دستمزد بیشتر نشست. رفرمیسم اما آن جایی است که هاشمی رفسنجانی که همه شور و شعف اصلاح طلبان تا پیش از 22 خرداد آن بود که خاتمی از دل شکستن فضای سیاه دوران پیش از خود بیرون آمده است امروز به دست گیری پرچم مبارزات را عهده دار می شود و اگر هم ملاحظه کاری او و امثالش پس از انتخابات مورد پرسش واقع شود پاسخ حامیان سبز از پیش آمده است: عالم سیاست است دیگر... پولتیک زد... و این اهمیت پیدا می کند که سران اصلاحات در نیت خود چقدر صادقند نه این که به راستی با کدام خواست رادیکال در جامعه پیوند خورده اند و این باعث فخر می شود که از سلطنت طلب و مجاهد و تجزیه طلب و مارکسیستهای نظری! جزو حامیان سبز هستند و نه نشانی از هردمیبلی و بی مطالبه ای یک جنبش. حال آن که در بستر واقعی نباید موجب شگفتی شود که این همراهی عظیم از کجا ناشی می شود. بحث این است که بارزترین ویژگی موج سبز، سلبی بودن است. نه به شرایط موجود؛ و آری به کدام شرایط نامشخص است. این بدان معنا نیست که نمی توان افق مشخصی از پیروزی احتمالی آن را تصویر کرد. موج سبز در بسیاری از مسائل چنان صریح به دفاع پرداخته است که جای هر اما و اگری را از بین می برد. دفاع از بازار آزاد، تعامل و مذاکره با جهان غرب به جای اصرار بر مواضع فعلی، ناسیونالیسم و بازگرداندن آبروی ایرانیان متمدن و صاحب اولین منشور و اولین فلان و بهمان به آنان، تکیه بر منشور حقوق بشر و پذیرش بسیاری از اصول به صورت

دربست و برخی دیگر با حفظ حق تحفظ، بر خودار کردن ایران از چهره ای معقول تر در جامعه جهانی شده و صاحب شدن نخست وزیری که حتی شاید بتواند به انگلیسی هم حرف بزند و امور دیگری از این دست را باز هم خود سران اصلاحات (چه حکومتی ها و چه رانده شدگان از حاکمیت) شفاف سازی نمی کنند و بر غیرایدئولوژیک بودن و عمومی بودن آن اصرار دارند. حال آن که نه همه اینها که دو سه موردی از این دست کافی است تا موج سبز را به عنوان آلترناتیو لیبرالیسم پروغرب در مقابل پافشاری بر اسلام سیاسی و پیش روی به سوی قدرت منطقه شدن، بشناسیم. آلترناتیوی که بر خلاف آن چه که سران اصلاحات از آن دم می زنند به صحنه نیامد تا یکباره حمایت این چنین همه جانبه از سوی بسیاری از نیروهای سیاسی موجود در اجتماع را شاهد شود. بلکه بر روی وجود چنین نیروهایی بنا شد. بر روی بنایی که دانشجویان لیبرال سالها پیش تر از مهم شدن میرحسین در مدح خیری به نام انتخاب به هر قیمتی قلم زده بودند و به سربازان آمریکایی در عراق برای اعطای دموکراسی به مردم احتمالاً زبان نفهم آن دیار، خسته نباشید گفته بودند؛ بر روی پایه هایی که فمینیسم لیبرال با پررنگ کردن حمایت حکومتی های مقبولتر، از مطالبه ای چون دیه برابر بنا کرده بود، سر بر آورده است. بر پایه هایی که همین نوشین احمدی خراسانی همصدا با سعید حجاریان سالها پیشتر از حماسه! بیست و دو خرداد چانه زنی از بالا را راهی برای بهبود وضعیت زنان تشخیص داده بود و به خیال خود با جمع آوری امضا - هر چه بیشتر بهتر- بخش فشار از پایین را سازماندهی می کرد. زهرا رهنورد همین طوری نیست که به این نتیجه میرسد که اگر کنار میرحسین بایستد برای همسرش نتایج بهتری به بار می آورد، این ها دستاوردهای مبارزه نوشین احمدی خراسانی و شیرین عبادی است. دستاورد سالها تلاش برای کم رنگ ساختن روز هشت مارس و بی اهمیت سازی ضرورت پیوند جنبش های اجتماعی. نتیجه تلاش بی وقفه جهت وارونه سازی مفاهیم عمیقی هم چون «تجلی تعالی یک جنبش در پیوند با سایر جنبش های اجتماعی» است. نتیجه تلاش همه آنانی است که با بناسازی آینده درخشان بر پایه رفع تضاد سنت و تجدد، تضاد کار و سرمایه را مفهومی نخ نموده تلقی کرده در پی بی اهمیت سازی آن بر آمده اند. آن قدر که خود نوشین احمدی خراسانی مبارزه طبقاتی کارگران را به مبارزه صنفی کارگران تقلیل می دهد و پیوند مطالبات زنان و کارگران و غیرممکن بودن کتمان ریشه هایی اقتصادی ستم بر زنان را منوط به این میدانند اگر این طور است اول مردان کارگر مطالبات زنان را امضا کنند تا بعد ما هم به این مسئله فکر کنیم. وقتی اساس یک موج ایجاد شده در جامعه - فارغ از این که چقدر از اعضای آن بی شناخت این اصول حاکم بر آن، که عامدانه از سوی سردمداران شفاف سازی نمیشود، به صحنه می آیند- نه مبارزه روزمره مردم دست کم حول مطالبه ای مشخص بلکه جنگی جناحی است که برای مشروعیت بخشیدن هر یک از جناح ها مردم تا دیروز منفعلتر بهتر، را از هر راهی که شده به صحنه می کشانند، نه حامیان سیاسی می توانند کسانی غیر از اینان باشند و نه نتایج می تواند درخشان تر از این باشد. وقتی علی رغم همه قلمفرسایی های حامیان این موج جهت اثبات مدرن و سکولار بودن آن، روز جهانی زن به فراموشی سپرده می شود، چگونه میتوان پذیرفت که این موج صاحب چنین ریشه هایی است. باز هم بد نیست روشن شود این به این معنا نیست که آنانی که به خیابان آمدند باید در برابر این پرسشها پاسخگو باشند. پاسخ باید از سوی کسانی به گوش برسد که حمایت از این موج را سرلوحه خط سیاسی خود قرار دادند. کسانی همچون مرتضی محیط - که نمیتوان گفت که تغییر مواضع داده اند بلکه بهتر است گفته شود مواضع تا دیروز مخدوشش امروز روشن تر به چشم میخورد- که زهرا رهنورد را که تا پیش از انتخابات تا امروز رئیس دانشگاه دخترانه ی الزهرا است، سردمدار جنبش فمینیستی ایران می نامد. دانشگاهی که نمود بارز مرزهای پررنگ جنسیتی در ایران است و مصداق بارز نقض حقوق زنان در محیط آکادمیک ایران و بازتولید دوباره تفکیک جنسیتی در مدرسه و این بار در دانشگاه شمرده می شود. اما قصارواره هایی از این دست اگر در متن مشخصی آورده نشوند به خودی خود اهمیت چندانی ندارند.

زهرا رهنورد چقدر در معادلات سیاسی و امکان بروز تغییر در شرایط بالفعل زنان می تواند نقش آفرینی کند؟ پاسخ قطعاً نقش چشمگیری نخواهد بود. مرتضی محیط چقدر به عنوان ارائه دهنده راهکار در جامعه از پشتوانه عینی برخوردار است؟ این پاسخ نیز حدی بالایی را نشان نمی دهد.

اما ضرورت پرداختن به این مسئله از این جا ناشی می شود که زهرا رهنورد و بررسی جایگاه و مواضعی که حول و حوش وقایع اخیر اتخاذ کرده است يك سمپتوم است. نشانه بارز افول جنبش زنان در لَوای موج سبز است. نشانه سیاست زدایی از امر سیاسی زنان به عنوان مسئله و کشاندن آن به قلمرو خانوادگی از سویی و فراموشی جنبش اجتماعی زنان و بهره گیری سیاسی صرف از آن است. نشانه تلاش برای آگاهی زدایی از جامعه و فراموشی گذشته تاریخی به نفع مصلحت امروزی است. تلاش برای فریب و به خیابان کشاندن و تکیه بر این اصل که سران ناشناخته امروز اصلاحات دل تپنده گان راه آزادی اند اما تا پیش از انتخابات مجال نبوده است که آنها را به مردم آن طور که بایسته است بشناسانید. نشانه نداشتن چیزی است که خود همین صاحب نظران موج سبز بسیار ما را به آن متهم کرده اند: حافظه تاریخی. اما پاسخ این است که شما خود متهمان اصلی این پاکسازی هستید. شما که وقتی در صحنه حضور می یابید مجال پرسش در این باره که مبارزات خستگی ناپذیر زهرا رهنورد برای آزادی زنان و میرحسین موسوی برای ایجاد دموکراسی تا پیش از شوهای انتخاباتی کجاها اتفاق افتاده است که ما از آن بی خبریم را با تبلیغات رنگارنگ تلویزیونی و نمایش هزارباره کتک خوردنمان در خیابان، از ما می گیرید. شما فراموش کاران واقعی هستید آن جا که به خیابان آمدن مردم را در حمایت از اصلاح طلبان می ستایید و تشویقشان می کنید. آن جا که توسل به خشونت توسط حاکمیت برای ارباب و سرکوب مردم باعث می شود هیجان زده انقلابی یک شبه را تصویر کنید که نکته جالبش این است که خودتان هم انتظار به وقوع پیوستنش را نداشتید. مقصر شما نیستید آن جا که خشونت و رادیکالیسم را یکی می پندارید و انگار هر چه اتوبوسهای بیشتری به آتش کشیده شود جنبش رادیکالتری در جریان است. مقصر شما نیستید آن جا که نبود آلترناتیو رادیکال را دلیل بر پیوستن به هر شبه آلترناتیو ارتجاعی می دانید. مقصر شما نیستید آن جا که سرنگونی سلبی را با بروز انقلابی اجتماعی اشتباه می گیرید و با توجیه این که شاید این تغییری بزرگ نباشد اما بستری برای تغییرات بزرگ آینده فراهم می کند به هر «نه» به وضع موجود» لبیک می گوئید. ریزش نیروهای سبز قطعاً علت عمده ای همچون دستگیری های گسترده و ایجاد ارباب توسط حاکمیت دارد؛ اما علت دیگری هم دارد و آن این است که همه برای طولانی مدت پای مبارزه در هر شکل کمیکی مانند اتو به برق زدن و هر شکل دیگری که شما و متحدان امروزیتان - که روزی این اتحاد چون کفری تلقی می شد- نمی آیند. این آن اتحادی است که شما و البته نه خالی از پشتوانه اجتماعی، به آن دچار شدید. اتحادی که به طرز شگفت آور همه مخالفان تا دیروز بنیادین را امروز حول این موج گرد آورده است.

و اما ثمرات این پیوند نامیمون این گونه نیست که گریبانگیر مدافعانش نشود. شما در هیئت دفاع از حقوق زنان مطالبه تان را وزیر زن در کابینه معرفی می کنید و احمدی نژاد با انتخاب وزیر زن برای خودش کاری نمی کند اما ماهیت شما را از شما می گیرد. شما درخواست برابری در پیشگاه قانون را می دهید، پس از انتخابات مطالبات شما در کمپین یک میلیون امضا در همین مجلسی که آلترناتیوتان مجلسی بود که شاید خودتان هم در آن نماینده بودید، بار دیگر مبارزه در این عرصه را هم برای شما بی معنا می کند. شما بر طبل حذف گشت ارشاد می کوبید در دولت احمدی نژاد تا اطلاع ثانوی از آن ها خبری نیست. این است نتایج اصرار بر مطالبه حداقلی و خواست جهانی یک ذره بهتر. نتایج اصرار بر خواست حداقلی وقتی که یک بار هم مطالبه و آلترناتیو حداکثری خود را نمی گشایید تا مرزهای خود را برای مبارزه گسترش دهید و امکان غصب آن توسط هر جناحی نه طبق اعتقاد که طبق مصلحت را سلب کنید. این است نتیجه اختگی جنبشهای اجتماعی آن جا که به جای اتحاد جنبش های اجتماعی بر هر چه پررنگ تر کردن مرزهای آن اصرار می کنید و جزیره وار به بررسی مطالبات کارگران، زنان و دانشجویان می پردازید. اصراری که وقتی به اقتضای شرایط انتخابات خواهان پیوند یک شبه همه منفصلین تا دیروز می شوید، نتایج خود را نمایان می سازد. نتایجی که قبضه مطالبات حداقلی از سوی جناح رقیب و ریزش نیروهایی که تحت تاثیر انتخابات و چهره ای رادیکالی که از خود ارائه داده بودید به شما پیوسته بود را در پی داشته است.

مُلّت‌ها کامل گشتند، اما ما کلید آسانسور مرگ را بلعیده ایم

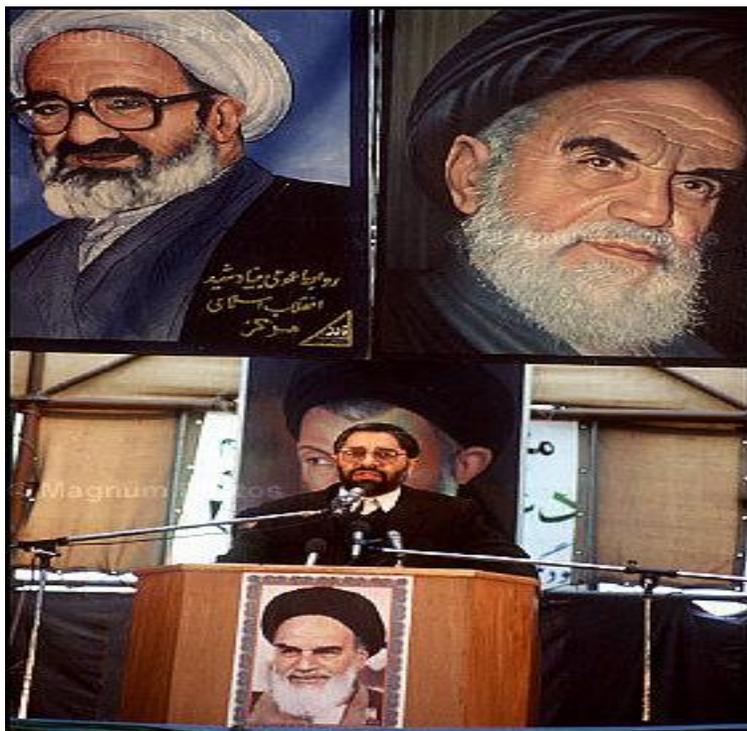
«کسی که پس از تجربه ی انقلابهای اروپا و آسیا از سیاست غیرطبقاتی و سوسیالیسم غیرطبقاتی دم بزند، او را فقط باید در قفس نهاد و در کنار مثلاً کانگوری استرالیایی به معرض نمایش گذارد.» (لنین، 1 مارس 1913، روزنامه پراودا)

با نگاهی اجمالی به تاریخ، روند و مقاصد انقلاب ها در سراسر جهان به نتایجی خواهیم رسید. در این میان بسیاری از نظریه ها مطرود گشته است و یا به بحرانی تبدیل و یا در دست آخر مردود گردیده اند. لیبرالها همیشه می گویند که پارلمانتاریسم بورژوازی، طبقات و تقسیمات طبقاتی را از بین می برد چون همه بدون هیچ تفاوتی حق رای و دخالت در امور را دارند. این نظریه نه تنها مردود نگشت بلکه همچنان استوار ادامه پیدا کرده است و البته به بحرانی تبدیل شده است که هنوز در مسائل سیاسی و اجتماعی گریبانگیر و دست و پا گیر است. با ارائه توضیحی این مسئله را خواهم شکافت؛ بورژوا چون معنای تئوری مبارزات طبقات را نمی خواهد بفهمد، در سیاست و در صحنه های انقلاب ها خواستار برخورد های نرم با فرقه های مختلف بورژوازی است و در عین حال دیکتاتوری را به معنای الغاء تمامی آزادی ها و دموکراسی می داند، که دیکتاتوری پرولتاریا را هم از این قسم می داند (که در انتهای نوشته ام با عنوان «اشاره و گریزی به دیکتاتوری پرولتاریا و طرح راهکاری عملی» اشاره می نمایم). به همین دلیل هیچ هنگام بورژوازی مبناهایش را بر مبارزه طبقاتی بر ضد اختلافات و تبعیضات طبقاتی قرار نداده و نمی دهد. اینجاست که باید با یک خراش بر دل مبناهای بورژوازی برای اداره جامعه به نکته ای دست یابیم که بورژوازی با غرض و با هدف کاملاً سنجیده و از پیش تعیین نموده جامعه را بر آن مبناهای پی ریزی و جاری می کند، جامعه ای که کارمزدوری و بردگی در آن نهادینه شده است و شرم آور است که بگوییم بی فرض و غرض به این مهم دامن می زند.

در ایران پس از انتخابات 88، سیر شتابانی از تحولات سیاسی و اجتماعی رخ داده است. در کمتر از ده ماه تمامی واژگان آزادی خواهی و عدالت جویی اجتماعی و حتی سرنگونی طلبی در تصاحب «موج سبز» قرار گرفته است و از مجرای منش رفرمیستی آنان کانالیزه گشته است. در کمتر از چند روز بعد از 16 آذر 88 تمامی شعارهای نرم و مسالمت جویانه ی «رای من کو؟»، «رایم را پس بدهید» و... به شعارهایی در نفی به ظاهر کلیت حاکمیت یعنی همان «ولایت فقیه» تبدیل شد. در عرض کمتر از چند ساعت تحلیلهای مسالمت جویانه ی اصحاب اصلاح طلب از کدیور و مرتضی محیط و مراد فرهادپور گرفته تا تمامی شبکه های مدافع موج سبز به تحلیلی «کندویی»، «شبکه ای» و حتی «تهاجمی» تبدیل گشت و همه بر این امر متفق القول بودند که: آری! ولایت فقیه قابل شکست است. با فاکت هایی که محسن کدیور از منتظری تازه مرحوم گشته ی غسل تعمید داده شده می آورد تا فاکت هایی دکتر مرتضی محیط از به قول ایشان سردمدار جنبش زنان ایران «زهر را رهنورد» می آورد. آن روی سکه نیز عیان گشت، سایه ها کنار رفته اند، با سکوت با آرامش و با هیس و هیس گفتن و یا حتی با جلوی گلوله رفتن و دم از مصالحه و مسالمت زدن هم می توان باعث انقلاب شد، «انقلابی ناقص، انقلابی بدون هیچ اثری از انقلاب، انقلاب به دست جریاناتی که هیچ اعتقادی به انقلاب ندارند». در توضیح این تناقض (انقلاب بدون هیچ اثری از انقلاب) به اشاره زیر توجه کنید: رهبران اصلاح طلب همواره انکار می کنند که طرفداران آنها (همان مردمی که جریانات اصلاح طلب مفهوم آن را در «کانون» قرار داده اند)، بانکها، وسایل نقلیه و موتورهای نیروهای امنیتی و بسیجی را به آتش کشیده اند و حتی انکار می کنند شعارهای معترضین غضب آمیز و تندتر شده است (با اشاره به این که هرگز شعارها رادیکال نگشته و از آن پتانسیل برخوردار نیست) و جناح دیگر هم دم به تله نمی دهد که دستش به خون طرفداران موسوی و موج سبز آغشته گشته است، اما تکلیف این جناح از حاکمیت، از

شریعتمداری در روزنامه کیهان تا تریبون نماز جمعه از قیل روشن بوده است چرا که آنان خواهان تغییری نبوده اند اما حال که جناح اصلاح طلب خواهان تغییر در روش حکومت برای سهم خواهی هر چه بیشتر آنان در تمام امور سیاسی و اقتصادی است دست به عمل می زنند: «آری انقلاب بدون هیچ اثری از آن».

در این قسمت از سطور روی صحبتیم با امثال کدیور و موسوی نیست، بلکه خطابیم به مرتضی محیط، مراد فرهادپور و هم محفلی های آنان است. کسانی که تا دیروز مارکسیسم را نه یک کلمه کم و نه یک کلمه بیش خواستار بودند و حال موسوی و شعار آن «جمهوری اسلامی نه یک کلمه کم نه یک کلمه بیش». چرخش اندیشه تا این اندازه نه نادر است و نه در تاریخ روشنفکری سراسر دنیا بی نظیر، اما آینده چپ و جنبش کمونیستی نه نیازی به راستگرایان چپ رویی دارد که بر سر مرگ و زندگی حسینعلی منتظری به گیس کشی می پردازند و در مورد تأثیرات قابل ملاحظه او بر تفکر رهایی بخش!!! مجادله نمایند و نه کسانی که بی هیچ نظر به زندگی و مرگ او، چشم هایشان را بسته اند و بدون هیچ تحلیلی از تأثیر تعیین کننده حسینعلی منتظری، او را



یکسره رد می کنند. در خاطرات حسینعلی منتظری که توسط انتشارات انقلاب اسلامی! منتشر شده است به فتوایی از طرف ایشان و هم بندان او در زندانهای قبل از انقلاب 57 اشاره گشته است که بر پرهیز و اجتناب از هم کاسه شدن با کمونیست ها و اصرار بر ناپاکی و نجاست مبارزین کمونیست پافشاری می نمایند. به طور حتم این تصمیمات و فتواها نقطه شروع طرد و سرکوب فعالین کمونیست در حاکمیت بعد از انقلاب بوده است؛ نمونه بارز و مستند که مصداق عملی این قبیل فتواها از طرف حضرات است، اعدام سعید سلطانپور (شاعر، نویسنده و مبارز کمونیست) در 30 خرداد 1360 است، با ذکر این مسئله که ایشان زندانی سیاسی قبل از انقلاب بود و حکم اعدامی در رژیم مستبد شاهنشاهی برای او جاری نگشت (یا فرصت نشد که جاری شود) و بعد از انقلاب و با سر کار آمدن

مثلثهای اختناق، سرکوب و اعدام او را در سحرگاه اول تیرماه 1360 اعدام کردند. حال آقایان فرهادپور، مهرگان، محیط و... این گوشه ای از سیمای شیخ شریف! حسینعلی منتظری است، که نماد و عامل بقاء حاکمیت اسلامی و تجلی اسلام سیاسی در سالهای دهشتناک دهه شصت است، اما شما بار دیگر بر طبل خود بکوبید که آری منتظری قتل عام زندانیان سیاسی دهه شصت را افشا کرد؛ اما هرگز، او بیزار بود، آنها اعدام کردند و او امضاء و افشا، همین.

در ادامه نتیجه ای که از سایتهای شما با محتوای مقالات پرطمطراق آن به کف ذهن می آید، این است: تاریخ تکرار شد بدون هیچ درسی، فقط مثلثها باید کامل می شدند: مثلث خمینی - موسوی - منتظری، مثلث فرهادپور - سروش - محیط. آری شما نمود سه ضلعی مثلث متساوی الاضلاع گشته اید، بدون هیچ کم و کاستی و بی هیچ نابرابری، با هم برابر و هم سنگبید، تنها عنوانهایتان متفاوت است، یکی نماینده ی چپ روشنفکر برج عاج نشین است که در نظرش طبقه کارگر به



صورت طبقه ای دریافته شده است که نمی تواند خود را برهاند و یا حتی مطمئن نیست که چنین طبقه ای واقعاً موجود است، که این امر ناشی از یک بدبینی ژرف بر شکاف مطلق است که می گویند میان شناخت ما از جهان و خود واقعیت جهان وجود دارد و ضرورتی که ایشان درک نکرده است همان پیوند ضروری میان اندیشه و واقعیت است چرا که طبقه کارگر در نظرش فاعل تاریخ نیست و تفسیر فردی او از رویدادها کلید راهیابی به نظریه های اجتماعی اوست. و دیگر نمایندگان خارج نشین، سروش و محیط که تا

آن حد که فرهادپور عمیقاً به مسائل چنگ می زند، آنها یا نمی توانند (از نظر درک نظری) یا نمی خواهند. ولی تا همان جایی به پیش می روند که دیگر یار غارشان قدم نهاده است. همچون یک مثلث با اضلاعی برابر ولی با نامهای مختلف و نتیجه ی دخالت گری سطحی این آقایان تنها به این جا ختم می گردد که گفته می شود: مارکسیستها نیز در جریانات اخیر دست داشته اند، ادعایی که هر باره از احمدی نژاد گرفته تا عطاالله خان مهاجرانی مطرح می شود. از نظر ما ایده های مارکسیستی که احتمالاً در جریانات اخیر قابل مشاهده بوده است «عامیانه و مبتذل» می نماید و با علم بر این مطلب می گوئیم مارکسیست ها حضور دارند اما نه تنها به شکلی کاملاً عامیانه و مبتذل و توده ها نیز همچون این قبیل مارکسیستها دچار آشفتگی شده اند و دستخوش فریب این سران از احمدی نژاد تا موسوی گشته اند. این یگانه برهانی است که میتوان مطرح نمود: فریب خوردگی تا بدان حد که هم علم مارکسیسم را پشت گوش می اندازند و هم وظایفی که در فردا به آنها محول خواهد شد. چرا که به تأیید سخن «و.لنین» رویه ی آنان این چنین است: هدف نهایی هیچ، جنبش همه چیز است!

آری در این آشفته بازار نظریات و راهکارهای منحط سیاسی، وظیفه خطیر ما برای برون رفت از این بن بستها، بازگشت به سنت مارکسیستی کلاسیک امری ضروری است و آن بازگشت به برداشت مارکس و انگلس از دیالکتیک است. برداشتی که بعدها لنین، لوکاج، گرامشی و... آن را گسترش بخشیدند و به دورریزی هر گونه شکی که گریبان بسیاری از سوسیالیست ها را گرفته است که: آیا طبقه کارگر دیگر می تواند «معیار و ملاکی برای فاعلی انقلابی» باشد؟ ما با نهایت صلابت و استواری می گوئیم قطعاً آری. و در نظر ما مسئله امکان و استعداد بالقوه انقلابی طبقه کارگر به طور

جدانشدنی با نیاز برپاساختن تشکیلات انقلابی پیوند دارد که این امر نیاز به بنا کردن یک «حزب طراز نو» بر پایه الگوی مارکسیستی است. اما باز خاطر نشان می‌کنم که بی‌خاصیتی موج کنونی که اعتراضات مردم را به دست گرفته است که از خصیصه‌های آشکار آن می‌باشد در اولین مرحله تطهیر و غسل تعمید دادن عناصر به ظاهر مهجور جمهوری اسلامی است. از منتظری نایب امام گرفته تا موسوی که نخست وزیر دهه شصت بود. وقتی می‌گویم دهه شصت، یک دهه از نخست وزیری نمادین فردی در ایران یا فقط ذکر تاریخ نیست، دهه‌ای همراه با اختناق و اعدام و تبعید فعالان و مبارزان بازمانده از انقلابی است که مانند جنینی ناقص الخلقه به ثمر نشست و بند نافش بدون هیچ تغذیه‌ای از منبع خلقتش - که همانا آنانی بودند که در زندان‌ها با آسانسور مرگ به پای چوبه دار رفتند و به گورهای دسته جمعی سپرده گشته‌اند. بریده می‌شد. روندی که تا به امروز ادامه پیدا کرده است و عنصری حیاتی برای نظام سرمایه در ایران بدل شده است.

حال تطهیر کنید، نقطه اتصال منتظری به چه گوارا باشید؛ به نظاره‌ی این رفتار عادت کرده ایم، چندی پیش هم جناح مقابل شما چمران را به چه گوارا اتصال دادند. اما عادت به نظاره‌ی صفتی پایدار در ما نیست:

آنگاه که زمان زخم خورده و معصوم

به شهادتش طلبند

به هزار زبان

سخن خواهد گفت

اشاره و گریزی به دیکتاتوری پرولتاریا و طرح راهکاری عملی:

اگر در راه مبارزه سرکوب مقاومت بورژوازی که از دشوارترین و مهم‌ترین کارها در مرحله گذار به کمونیسم به وسیله دیکتاتوری پیگیر پرولتاریا می‌باشد را نادیده انگاریم و همانند واعظان و راهبان اجتماعی و اپورتونیست که نمایش سوسیالیسم نرم و مسالمت جو را در آینده مبارزه طبقاتی درخشان می‌کنند دست به عمل زنیم بی‌هیچ تعارفی دچار به انقلابی سراپا پر از اشتباه از نظر علمی و مارکسیستی شده ایم.

اما اگر ما به پاسیفیست‌های بورژوا مبدل نشده باشیم نمی‌توانیم از خاطر ببریم که در جامعه‌ی «شدیدا» طبقاتی زندگی می‌کنیم و جز مبارزه شدید طبقاتی راه خروج دیگری نداریم. در راه این انقلاب و در جامعه‌ای که انقلابی در آن سر باز می‌کند در هر حال طبقه مسلط «بورژوازی» به تمامی ابزارها تا بن دندان مسلح است. نه تنها در کشورهایی همچون ایران و یونان و ... بلکه در به اصطلاح دموکراتیک‌ترین کشورها از اتریش و سوئد گرفته تا ایالات متحده، تسلیح بورژوازی بر ضد پرولتاریا و حرکات انقلابی او است. در تکمیل و تاکید بر این امر کافی است که یادآور شویم که چگونه در این کشورهای سرمایه داری بر ضد تظاهرات کنندگان که از تظاهرات کنندگان اجلاس G8 تا برگزار کنندگان مراسم اول ماه می در ایران را دربر می‌گیرد از قدرت تا بن دندان مسلح بورژوازی بهره می‌گیرد. و این امر روشن است که در آینده مبارزاتی طبقات اجتماعی در هر صورت پرولتاریا باید تسلیح گردد. عمل تسلیح تنها به معنای مسلح شدن با ابزارهای نظامی و جنگی نیست بلکه تمامی ابزارهایی که میتوان پرولتاریا با استفاده از آن بر مالکیت بورژوازی غلبه کند (اعم از رسانه‌ها، روزنامه و تریبون‌ها و...) اما بدیهی است که اولین انعکاس از این عمل تسلیح همانا مسلح شدنی است که در نظر عامه جلوه می‌کند. (چرا که تسلیح بورژوازی بر ضد پرولتاریا یکی از بزرگترین واقعیتهای سرمایه داری است) و در آن طرف میدان و در مقابل چنین واقعیتهای اگر خواست «خلع سلاح» مطرح گردد تنها به معنی دست کشیدن از هر اندیشه انقلابی و عدول کامل از مبارزه طبقاتی است.



سفید و ارغوانی را مجاله کردند

دور انداختند

برای سبز

مشیت مشیت،

سکه پاشیدند،

و بین دستان سیاه پنجره ها

ورق هایی آتشین و زرد را تقسیم کردند... (1912)

این چه حرفی است؟

کدام مرگ؟

فرشته ی مرگ را

با قلعه ی مهجور ما چه کاری ست؟

این مهملات را قبول دارید؟

به راستی شرم آور است!

این هیاهو

تکاپوی پیکار نیست،

کارناوال است -

ضیافت بانی جشن نام گذاری،

و این عرصه گاه

برای جنگ نیست -

میدان تیر است... (1915)



ولادیمیر مایاکوفسکی



پاییز ۱۳۸۸

ظهور آن هنوز سرخ است!

NO AHMADI NEJAD
NO MUSAVI

VIVA COMMUNISM

